

“تهران عزیزم، تو شهر غول آسایی هستی و شاهد بزرگ شدنت
بوده‌ام... می‌دانم شهرداری‌ها و سوداگران نابودت کرده‌اند...
تهران عزیز دوستت دارم و کاری از دستم برنمی‌آید.”
از بیست و سوم خرداد این پاراگراف نامه خدا حافظی با تهران
کتاب “از قیطریه تا اورنج کانتی” حمیدرضا صدر روحم را خراش
می‌داد و من هم مثل خیلی‌ها به اجبار چند روزی شهرم را به
مقصدی ترک کردم! اما دوام نیاوردم جسمم جایی دیگر بود
اما روحم در تهران و هر طور بود برگشتم.

